



حقّ در محاف؛ مروری بر زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام - 21 / فروردین / 1396

یا علی! تو را جز خدا و من، کسی نشناخته است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

«حقّ در محاف؛ مروری بر زندگانی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بیانات رهبر معظم انقلاب» عنوان ویژه نامه ای است که پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری در آستانه فرخنده میلاد مولی الموحّدین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام منتشر می نماید.

این ویژه نامه شامل بخش هایی از سخنرانی ها و بیانات معظم له از بدو پیروزی انقلاب اسلامی تا به امروز در ارتباط با شخصیت امیرالمؤمنین و مرور زندگانی آن حضرت از ۱۳ تا ۶۳ سالگی می باشد. به اطلاع علاقه مندان می رساند این پایگاه در نظر دارد تا به مرور زمان و متناسب با ایام مرتبط با موضوع، نسبت به تکمیل و به روز رسانی محتوای این ویژه نامه اقدام نماید.

لازم به ذکر است این ویژه نامه، بخشی از کتاب «نقش نگار» از مجموعه انتشارات دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای می باشد؛ مجموعه ی با ارزشی از بیانات رهبر انقلاب که در آن به ابعاد مختلف شخصیت امیرالمؤمنین پرداخته شده و نکات دقیق و در عین حال مفید و جالبی مطرح گردیده که برای مشتاقان امیرالمؤمنین فرصتی را فراهم آورده است تا معرفت خویش را به آن امام بزرگ بیشتر نمایند و با تاثیر پذیری از سیره ی علوی، برای زندگی خویش برنامه ریزی نمایند. به علاقه مندان توصیه می شود برای استفاده مکفی و بیشتر، به کتاب یاد شده مراجعه نمایند.

بسم الله الرحمن الرحيم

مروری بر زندگانی امیرالمؤمنین علی علیه السلام

در بیانات رهبر معظم انقلاب

1- بهار ایمان و آغاز سختی ها

• شجاعت در پذیرش حق

بدون تردید، شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام در میدان زندگی از شجاعت او در میدان جنگ بالاتر بود! ماجرای سبقت به اسلام در دوران نوجوانی، یکی از مصادیق این شجاعت است. حضرت آن روزی که قبول اسلام کرد که همه به این دعوت پشت کرده بودند و کسی جرأت نمی کرد اسلام آن را بپذیرد.

اینجا این نوجوان بلند شد؛ گفت: من ایمان می آورم! البته قبلاً ایمان آورده بود؛ و این جا ایمان خود را علنی کرد.



امیرالمؤمنین علیه السلام، آن مؤمنی است که در طول مدت سیزده سال بعثت، هرگز ایمانش مخفی نبود، جز همان چند روز اول. مسلمان ها چند سال ایمان مخفی داشتند؛ اما همه می دانستند که امیرالمؤمنین از اول ایمان آورده است و ایمان او مخفی نبود.

این را درست تصور کنید: همسایه اهانت می کنند، بزرگان جامعه اهانت و سختگیری می کنند، شاعر و خطیب مسخره می کند، پولدار و آدم پست و رذل اهانت می کند! و امیرالمؤمنین در میان این امواج سهمگین مخالف، محکم و استوار مثل کوه می ایستد و می گوید: من خدا را شناخته ام و برآن پافشاری می کند. این شجاعت است. امیرالمؤمنین در تمام مراحل زندگی در مکه و در مدینه این شجاعت را از خود نشان داده است.

خطبه های نماز جمعه 20/بهمن/1374

• خاطره یوم الدار

در واقعه‌ی «یوم الدار»، پیامبر بزرگوار بزرگان عرب را در مکه جمع کردند و اسلام را بر آنها عرضه کردند و فرمودند: هر کس امروز به عنوان اولین نفر ایمان را بپذیرد، او وصی و امیر پس از من خواهد بود. این معنا را بر دیگران عرضه کردند و هیچکس از کفار و قریشیان حاضر نشد این دعوت را قبول کند؛ ولی امیرالمؤمنین که کودکی سیزده ساله بود، بلند شد و قبول کرد و رسول اکرم هم ایمان او را قبول کرده و وصی بودنش را تایید نمود؛ تا آنجا که کفار به صورت استهزاء به ابی طالب گفتند که پسر تو امیر کرد!

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم 29/دی/1370

• جوانی پرشور

درخشش امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران جوانی، همان الگوی ماندگاری است که همه جوانان می توانند آن الگو را سرمشق خودشان قرار دهند. در دوره جوانی، در مکه به عنوان یک عنصر فداکار، یک عنصر با هوش، یک جوان فعال، پیشرو و پیشگام؛ در همه میدان ها، مانع های بزرگ را از سر راه دعوت پیغمبر برطرف می کند. در همه میدان های خطر سینه سپر می کند، سختترین کارها را برعهده میگیرد. با فداکاری خود، امکان هجرت پیغمبر به مدینه را فراهم می کند، و بعد در دوران مدینه، فرماندهی سپاه، فرماندهی دسته های فعال، عالم، هوشمند، جوانمرد و بخشنده؛ در میدان جنگ، سرباز شجاع و فرماندهی پیشرو؛ در عرصه حکومت، یک فرد کارآمد؛ در زمینه مسائل اجتماعی هم یک جوان پیشرفته‌ی به تمام معنا می شود.



بیانات در دیدار با جوانان در مصلاى بزرگ تهران 1/ اردیبهشت/1379

2- حماسه ليله المبيت، فداكارى جاودانه

• شب هجرت

ممکن است گفته شود: برای یک جوان قهرمان و شجاع، پذیرش این مأموریت کار مشکلی نیست؛ اما باید به موقعیت خاص توجه کرد؛ یک خانه تنگ و تاریک و کوچک، چراغ برق هم نبود که تا دشمنان آمدند، فوری کلید برق را بزنند تا بفهمند اشتباه کرده اند. آنها هم معین نکرده بودند که چه زمانی قرار است حمله کنند؛ ناگهانی می ریختند به خانه، و تا او می آمد به خود بجنبند و خود را معرفی کنند، کار تمام شده بود. یعنی واقعاً یک فداکاری به معنای حقیقی کلمه بود و علی بن ابی طالب علیه السلام این فداکاری را کرد.

بیانات در روز 19 ماه مبارک رمضان 28/ اردیبهشت/1366

• فداکاری عاشقانه

کسانی مثل آن نویسنده‌ی مسیحی که با نگاه اسلامی و شیعی به امیرالمؤمنین نگاه نمی‌کنند، می‌گویند: این کار امیرالمؤمنین فقط قابل مقایسه‌ی با کار سقراط است که برای مصلحت جامعه، به دست خود جام زهر را نوشید؛ یعنی یک فداکاری قطعی.



اخلاص، تنها چیزی بود که در آن شب حاکم بود، کسانی که در چنین مواردی به فکر خودشان باشند، در فکر این هستند که از موقعیت استفاده کنند؛ اما او در همین لحظه به فکر نجات جان پیامبر بود!

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه 16/فروردین/1370

• لحظه حساس جانبازی

همه می دانستند که این هجرت مقدمه‌ی کام یابی ها و مقدمه‌ی پیروزی هاست. درست در آنجایی که یک نهضت می خواهد از دوران محنت دارد وارد دوران راحتی و عزت بشود، در آن لحظه که معمولاً همه تلاش می کنند زودتر خودشان را برسانند و اگر بتوانند از مناصب اجتماعی چیزی را بگیرند و جایگاهی پیدا بکنند. در همان لحظه امیرالمؤمنین آماده می شد تا در شبی ظلمانی و تاریک در بستر پیغمبر بخوابد تا پیغمبر بتواند از این خانه و از این شهر خارج شود.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه 2/آبان/1368

3 - جهاد در روزگار مدینه

• با تمام وجود در خدمت دین



آن وقتی که هیچکس در میدان نمی‌ماند، او می‌ماند. آن وقتی که هیچکس به میدان قدم نمی‌گذاشت، او می‌گذاشت. آن وقتی که سختی‌ها مثل کوه‌های گران، بر دوش مبارزان و مجاهدان فی‌سبیل‌الله سنگینی می‌کرد، قامت استوار او بود که به دیگران دلگرمی می‌بخشید. برای او، معنای زندگی همین بود که از امکانات خدادادی، از قوت جسمی و روحی و ارادی و هر آنچه که در اختیار اوست، در راه اعتلای کلمه‌ی حق استفاده کند و حق را زنده نماید. چنین بود که با قدرت اراده و بازو و جهاد علی (ع)، حق زنده شد.

است
است

بشریت،
آرمانهای

Leader.i

اگر امروز مفاهیم حق و عدل و انسانیت با ارزش است و این مفاهیم زنده مانده و روزبه روز قوی‌تر و راسخ‌تر شده است، به خاطر همان مجاهدت‌ها و فداکاری‌هاست. اگر امثال علی بن ابی‌طالب - که در طول تاریخ بشر بسیار نادرند - نمی‌بودند، امروز ارزش‌های انسانی وجود نداشت؛ عنوان‌های جذاب برای بشریت، جذابیت نداشت؛ بشر زندگی و تمدن و فرهنگ و آمال و آرمان و اهداف والا نداشت؛ و بشریت به یک حیوانیت وحشی و درنده تبدیل می‌شد. بشریت به خاطر حفظ آرمان‌های والا، مرهون امیرالمؤمنین و انسان‌های والائی در حد اوست.

بیانات در دیدار جمعی از مردم و کارگزاران نظام 10/ بهمن/ 1369

• امام، وقف اسلام

خیلی چیز عظیمی است که یک جوان، حتی برای یک لحظه، به دنیا و شیرینی‌ها و لذت‌های دنیا التفات نکند و جوانی خود، نیرو، نشاط و روحیه، طراوت و زیبایی خود، و هرچه دارد را در راه خدا مصرف کند! این حدّ اعلاست و دیگر از این بالاتر، حقیقتاً نمی‌شود.



بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم و کارگزاران نظام 5/آذر/1375

• جهاد در راه خدا

امیرالمؤمنین فرمود: «و لقد کتا مع رسول الله (صلی الله علیه و آله) نقتل ابائنا و ابنائنا و اخواننا و اعمامنا لایزیدنا ذلک الا ایمانا و تسلیما و مزیئا علی التقم و صبرا علی مضض الألم» ؛ ما در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله خالصانه و مخلصانه در مقابل کسان و نزدیکان خود می ایستادیم و برای خدا با آنان مبارزه می کردیم. «فلما رأى الله صدقنا انزل بعدونا الکبت و انزل علينا التصر» ؛ وقتی در راه خدا با اخلاص و صادقانه عمل کردیم و خدای متعال این را از ما دید، دشمن ما را سرکوب کرد و ما را پیروز نمود.

بعد میفرماید: «ما قام للدين عمود و لا اخضر للایمان عود» ؛ اگر اینطور نبود، این کارها انجام نمی شد، یک شاخه‌ی ایمان سبز نمی شد و یک پایه‌ی دین بر سر پا نمی ماند.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه 16/فروردین/1370

• فرمانده کل همواره جنگ‌ها

بعضی از محققین ادعا کرده اند که در تمامی جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، فرماندهی کل بر عهده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام بود ؛ دیگران فرماندهی‌هایی بر بخش‌هایی داشتند ؛ اما چون معیار و ملاک و علامت فرماندهی، پرچم‌ها بود، پیامبر اکرم همیشه پرچم اصلی را به دست امیرالمؤمنین می داد ؛ یعنی این فرمانده کل است.

دیدار مسؤولان ستاد بزرگداشت سال امام علی (ع) 18/آبان/1379

• خندق، مدرسه اخلاق

مولوی در توصیف حرکت امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر اهانتی که عمرو بن عبدود نمود، می گوید:

او خدو انداخت بر روی علی

افتخار هر ولی و هر وصی

بعد امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد ؛ در جنگ حرکت کرد:

گفت من تیغ از پی حق میزنم



بنده حقم نه مأمور تنم

بیانات در دیدار کارگزاران حج/13/اسفند/1376

4 - امام (ع) در غیاب خورشید

• سخت ترین روزها

روزهای تلخ بعد از رحلت پیغمبر آغاز شد که هر از گاه قطعات فتنه، افق دیده‌ها را چنان تاریک می‌کرد که نمی‌توانستند قدم از قدم بردارند. در چنین شرایطی امیرالمؤمنین بزرگ‌ترین امتحان‌های ایثار را داد.

امیرالمؤمنین در هنگام رحلت پیغمبر، امیرالمؤمنین مشغول انجام وظیفه شد. نه این که نمی‌دانست یک اجتماعی وجود دارد که سرنوشت قدرت و حکومت را در دنیای اسلام، آن اجتماع تعیین خواهد کرد؛ اما برای امیرالمؤمنین آن چه مطرح نبود، خود بود!

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه 8/اردیبهشت/1368

• وظیفه ای خطیر

امیرالمؤمنین در لحظه‌ی وفات پیامبر در جلسه‌ی تصمیم‌گیری که جلسه حساسی بود شرکت نکرد. اگر امیرالمؤمنین در سقیفه بنی ساعده شرکت می‌کرد، شاید سرنوشت دنیای اسلام و سرنوشت خلافت به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد.

آنجایی که همه در این فکرند که حکومت دست چه کسی خواهد افتاد، علی خود را از میانه کنار می‌کشد. آنجا که همه حاضرند تا ببینند چه می‌توانند بکنند و چه تأثیری می‌توانند در تعیین حکومت آینده بگذارند، علی غایب است؛ علی مشغول یک وظیفه‌ی عزیز تر و شریف تر است و آن تجهیز پیامبر و تغسیل و تدفین پیامبر و بالأخره عمل به وصیت پیامبر یعنی جمع کردن قرآن است.

خطبه‌های نماز جمعه 2/خرداد/1365

• کناره‌گیری مسالمت آمیز

امیرالمؤمنین در دوران بعد از استقرار مسئله خلافت، فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي» می‌دانید که من از همه‌ی مردم به خلافت شایسته‌ترم. این را خود شماها هم می‌دانید. من دست روی دست خواهم گذاشت و تسلیم خواهم شد، «مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ» تا وقتی که احساس می‌کنم که امور مسلمین با سلامت در جریان است؛ تا وقتی می‌بینم کسی مورد ظلم قرار نمی‌گیرد، «وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً» تا وقتی که به مردم ظلم



نشود و در جامعه ظلم و جور و وجود نداشته باشد و فقط من مظلوم واقع شوم. تا اینچنین است، من کاری به کار کسی ندارم. هیچ مزاحمتی و اعتراضی نخواهم کرد.

خطبه های نماز جمعه 8/اردیبهشت/1368

• رعایت مصلحت بزرگ تر

اما آن وقتی که دید دفاع دیگر فایده ای ندارد و ادامه ی این جنجال و بگو مگو ممکن است به ضرر دنیای اسلام تمام شود، اینجا بیعت کرد و در کنار خلفای سه گانه تا تمام مدت 25 سال ماند.

خطبه های نماز جمعه 2/خرداد/1365

5 - حضور فعال در 25 سال سکوت

• همکاری با خلفا

امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار خلفا و مسوولین قیام کرد، و به کمک و حمایت آنها برخاست برای اینکه خطرهای را از اسلام دور کند. حضرت اینجا هم پا رو نفس خود گذاشت. وجیه المله بودن را انتخاب نکرد تا بنشیند کناری و مایه ی تضعیف آن کسانی شود که فعلا بار را بر دوش دارند.

علیه السلام با کمال قدرت وارد میدان شد، و بیست و پنج سال در تمام حوادث بزرگ دنیای اسلام شریک و سهیم بود. این یکی از نمونه های بارز از اغماض و ایثار و از خودگذشتگی امیرالمؤمنین علیه السلام است.

خطبه های نماز جمعه 2/خرداد/1365

• خانه نشینی، هرگز!

در تمام مدت 25 سال، امیرالمؤمنین با خلفا مبارزه نکرد. می فرماید: وقتی دیدم ظرفیت جامعه ی اسلامی گنجایش بگو مگوی من و رقبا را ندارد، کنار کشیدم.

25 سال این کناره نشینی ادامه داشت. البته کناره نشینی به معنای خانه نشینی نبود. اینکه می گویند 25 سال خانه نشینی، این خلاف است؛ هیچ وقت امیرالمؤمنین علیه السلام خانه نشین نشد. همیشه در صحنه بود؛ مسؤولیت قبول می کرد؛ به ماموریت می رفت؛ مشاوره می داد، و کار راه اندازی می کرد. کسی خیال نکند که امیرالمؤمنین علیه السلام قهر کرد و رفت در خانه نشست! به هیچ وجه این چنین نبود؛ بلکه او همیشه بالاترین مشورت ها را می داد.



بیانات روز 19 ماه مبارک رمضان 28/اردیبهشت/1366

• وزارت مسؤولانه

در تمام بیست و پنج سال، به هیچ وجه جز در خدمت همان هدف های عمومی و کلی نظام اسلامی - که در رأسش هم خلفا بودند - هیچ حرکتی نکرد.

خطبه های نماز جمعه 8/اردیبهشت/1368

• اصولگرایی در شورای خلافت



Leader.i

امیرالمؤمنین آن کسی است که قدرت برایش اصل نیست! آن کس که قدرت برایش اصل است به راحتی از اصول می گذرد؛ از دین می گذرد؛ دین برایش اصلیتی ندارد. ما این را در روش های معمول و رایج دنیا مشاهده می کنیم. در مجامع اسلامی که دین اسلام مطرح است، گذشت از دین اسلام است و آنجایی که اسلام مطرح نیست، گذشت از همه ارزشهاست!

بیانات در 20 ماه مبارک رمضان 7/آبان/1368

6 - حماسه بیعت



• شور و شوق زایدالوصف!

تا زمان علی بن ابی طالب علیه السلام چنین چیزی پیش نیامده بود که خود مردم بیایند در مسجد و بدون اینکه کسی به اینها خط بدهد و یا یک نیروی زور بالای سرشان باشد، یا تبلیغات خاصی شده باشد، خود مردم از روی دل و رغبت یک نفر را انتخاب بکنند. این فقط در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد.

بیانات در شب 21 ماه مبارک رمضان 9/خرداد/1365

• به سراغ دیگری بروید!

چقدر این روح بزرگ است! می فرماید: ای مردم! من را رها کنید و بروید سراغ دیگری! اگر دیگری را به حکومت انتخاب کنید، من وزیر او خواهم بود؛ من در کنار او خواهم بود.

این فرمایشی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن روزها کرد. اما مردم قبول نکردند و واقعاً نمی توانستند غیر از امیرالمؤمنین کس دیگری را به حکومت انتخاب کنند.

خطبه های نماز جمعه 8/اردیبهشت/1368

• مردمی ترین حکومت!

می فرماید: آنقدر مردم اطراف من جمع شدند که امام حسن و امام حسین (دو فرزندی که هر دو جوان بودند) کوبیده شدند. از بس مردم فشار آوردند، لباسم پاره شد.

فشار مردم برای این است که امیرالمؤمنین را شایسته ترین کس می دانند که می تواند امور مردم را اداره کند. از اول در میان مردم و با مردم بود؛ دارای فکر الهی؛ دارای فضیلت سبقت به اسلام و فضایل فراوانی که دیگران آن فضایل را نداشتند. امیرالمؤمنین با یک چنین وضعی به حکومت می رسد و از اولین لحظاتی که این حکومت الهی آغاز می شود، همه ی گفته ها، توصیه ها، فرمان ها، کردارها و رفتارها در جهت خیر عامه ی مسلمان ها است.

خطبه های نماز جمعه 10/تیر/1362

7 – انگیزه امام در پذیرش مسؤولیت

• ظالم ستیزی و حمایت از مظلوم

امیرالمؤمنین برای پذیرش خلافت دلایلی داشت؛ یکی همان جمله ی آخر خطبه ی شششنبه است:



حالا که شما می خواهید و اصرار می کنید و کسان زیادی کمک من می کنند و من هم می دانم که خدا پیمان گرفته از دانایان و از آگاهان که تحمل سیری ظالم و گرسنگی مظلوم را نکنند، لذا قبول می کنم.

در آن زمان، امیرالمؤمنین علیه السلام چنین واقعیتی را مشاهده می کرد که ستم گرانی از راه ستمگری سیرند و عده ای مظلوم واقع شده اند و به خاطر ستمگری دسته ی اول گرسنه اند؛ و این قابل تحمل نیست. چون یک چنین مسؤولیتی متوجه او هست، قبول می کند. این یک انگیزه است.

بیانات در 21 ماه مبارک رمضان 30/اردیبهشت/1366

• اهتزاز پرچم دین و اصلاح امور مسلمین

امیرالمؤمنین در جمله ای دیگر می فرماید: خدایا! تو خود می دانی که ما به قصد قدرت و حکومت وارد این میدان نشدیم؛ به قصد پول جمع کردن و گردآوری زخارف دنیوی نیامده ایم. بلکه فقط برای این است که دیدیم نشانه های هدایت جابجا شده. این آدرس هایی که انسان در جاده زندگی باید به آنها نگاه کند، تا به منزل برسد، این آدرس ها را عوض و جابجا کردند؛ بعضی از این نشانه ها را کردند. من می خواهم با زمامداری و به دست گرفتن قدرت، این آدرس ها و نشانه های دین را به جای خودش برگردانم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می خواهد با به دست آوردن قدرت، انحراف ها را که در آن زمان واقع شده بود، از بین ببرد. راه اسلام را راه مستقیمی بکند که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به آن راه دعوت کرده بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می خواهد با به دست آوردن قدرت، انحراف ها را که در آن زمان واقع شده بود، از بین ببرد. راه اسلام را راه مستقیمی بکند که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به آن راه دعوت کرده بود. می فرماید: می خواهیم اصلاح کنیم و فساد به وجود آمده را ریشه کن کنیم.

بیانات در 21 ماه مبارک رمضان 30/اردیبهشت/1366

• برپایی حق و محو باطل

یکی از مهم ترین ویژگی ها و ممیّزه های حکومت الهی این است که در آن، قبضه کردن قدرت اصل نیست؛ بلکه پیاده کردن اصول و عمل به دین خدا اصل است. امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از آن که به حکومت رسید، در مسیر عزیمت به جنگ جمل در خیمه ای نشسته بود و کفش خود را با دست وصله می زد. ابن عباس به آن حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مگر این کفش چه می ارزد که آن را پینه می زنی؟ بی انداز دور و یک جفت کفش برای خودت تهیه کن! حضرت جواب این حرف را نداد. حالا ابن عباس یک پیشنهادی کرده بود و یک حرفی زده بود؛ حضرت هم



اگر می خواست کفش نو بخرد که بلد بود. فوراً از اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده کرد و ابن عباس را به یک توجه اساسی کشاند؛ گفت: به نظر تو این کفش چقدر می ارزد؟ ابن عباس گفت: هیچ قیمتی ندارد. این کفش کهنه ای که سوراخ سوراخ است، هیچ قیمتی ندارد!

حضرت فرمود: ابن عباس! این حکومت و این قدرتی که دست من است، به خودی خود از این کفش برای من بی ارزش تر است؛ مگر اینکه با این حکومت، حقی را اقامه کنم یا باطلی را از بین ببرم!

حکومت و قدرت، به خودی خود برای من هیچ ارزشی ندارد؛ بلکه حکومت یک وسیله است برای رسیدن به هدف ها، آرمان ها، و ارزش ها.

یعنی حکومت و قدرت، به خودی خود برای من هیچ ارزشی ندارد؛ بلکه حکومت یک وسیله است برای رسیدن به هدف ها، آرمان ها، و ارزش ها.

این خصوصیت حکومت حق است و این خصوصیت از راس قله که شروع می شود، همین طور تا پایین ترین دامنه های این بدنه ی قدرت - یعنی عوامل حکومت - بایستی ریزش کند و این روحیه و این اخلاق را ترویج نماید.

بیانات در 20 ماه مبارک رمضان 17 / آبان 1368

• برقراری عدالت

هدف امیرالمؤمنین علیه السلام از ورود در میدان قدرت و سیاست و زمامداری و قبول مسؤولیت فقط عبارت است از اقامه عدل. می خواهد در جامعه عدالت برقرار کند؛ اصلاح نماید و فساد را از بین ببرد؛ دین خدا را به همان شکلی که پیامبر ارایه کرده برگرداند؛ انحراف ها را و تحریف ها را از بین ببرد؛ و این بدون قدرت ممکن نیست و وقتی می بیند کسانی آمده اند و درخواست می کنند، قبول می کند و وارد عرصه می شود.

بیانات در 21 ماه مبارک رمضان 30 / اردیبهشت 1366

8 - اعلام برنامه

• حمایت از مستضعفان

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی پا گذاشت روی منبع خلافت، اول حرف این بود: هر ذلیلی، هر مظلومی، هر ستم کشی از نظر من عزیز است و حق او در اولویت است تا وقتی که تا وقتی که حق او از ظالم بگیرم و به عکسش ظالم



– ولو در مقام عزت قرار داشته باشد – پیش من ذلیل است تا حق را از او بگیرم؛ بعد می شود مثل مردم عادی. فرمود: ان اموالی را که در دوره ی گذشته گرفتید و ناحق بوده، باید پس بدهید؛ حتی اگر با این اموال، کنیز خریده و یا ازدواج کرده باشید و یا آنها را در مصارف زندگی خرج کرده باشید. این ها مال بیت المال و مال مردم است. باید پس بدهید! این حکومت امیرالمؤمنین است.

در مقابل چنین روشی، آن کسانی که خیالات دیگری داشتند چه حالی پیدا می کنند؟ بعضی خیال کرده بودند که علی بن ابی طالب هم مثل دیگران یک مقامی، حکومتی یا ولایتی به آنها خواهد داد. اما امیرالمؤمنین قرص و محکم ایستاد. شب آمدند با وی صحبت کردند؛ حضرت اموال بیت المال را می شمرد؛ چراغ را خاموش کرد! گفتند: این چه کاری است؟ فرمود: این چراغ بیت المال است. خاموش کردم، چون حرف ما حرف خصوصی است!

کسانی نمی توانستند با علی بسازند که دستشان زیر کارد مظالم بیت المال بود. آنها می دیدند که علی بُرّنده است، و قاطعیت دارد و اقدام می کند.

این روش را دیدند، فهمیدند با این نمی شود ساخت. چه کسانی نمی توانستند بسازند؟ عمار؟ اویس قرن؟ صعصعه بن صوحان؟ نه؛ اینها می توانستند، اینها مردم معمولی بودند، آدم های عادت نکرده به رفاه و زندگی اشرافی و غارت نکرده بیت المال بودند، اینها می توانستند با علی بسازند. آن کسانی که ایمان قوی داشتند سابقه بدی نداشتند در اموال شان از اموال بیت المال چیزی نبود، آن کسانی که می خواستند روزی حلال خوری کنند، اینها می توانستند با علی بسازند. کسانی نمی توانستند با علی بسازند که دستشان زیر کارد مظالم بیت المال بود. آنها می دیدند که علی بُرّنده است، و قاطعیت دارد و اقدام می کند.

بیانات در شب 21 ماه مبارک رمضان 9/خرداد/1365

• دست ردّ به سینه امتیاز طلبان

در یک جمله ای که امیرالمؤمنین در اول خلافت به طلحه و زبیر فرمود، همه چیز را روشن کرد؛ طلحه و زبیر پیش امیرالمؤمنین آمدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! چرا درباره ی استاندارها و فرماندارانی که نصب میکنی، با ما مشورت نمی کنی؟ باید با ما هم مشورت کنی و از ما نظر بخواهی!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من به این خلافتی که شما با من بیعت کردید علاقه اس نداشتم. شما بر من تحمیل کردید و با من بیعت کردید؛ از من خواستید که این بار را به دوش بگیرم و حال که این بار را بر دوش گرفتم، نظرت الی کتاب الله و ما وضع لنا و امرنا بالحکم به فاتبعته؛ من نگاه کردم به قرآن دیدم که قرآن، مقرراتی و قوانینی برای ما نصب کرده. من از این قوانین و مقررات پیروی کردم و ما استنّ الثبیّ صلی الله علیه وآله فاقتدیته؛ نگاه کردم سنت پیامبر را و رویه ای را که پیامبر در زمان حکومت خودش بنا نهاده بود، آن رویه را هم



پیروی کردم. من دیگر احتیاجی نداشتم که از رای شما و با رای دیگران پیروی بکنم.

خطبه های نماز جمعه 1/تیر/1363

• پیروزی با ظلم، هرگز!

رسم مالی زمان امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که پولی که از غنایم جنگ ها و زکات در بیت المال جمع می شد، تقسیم می کردند و به صورت سرانه به اشخاص می دادند، و قبل از خلافت حضرت رسم شده بود که به بعضی بیشتر بدهند.

امیرالمؤمنین آمد و گفت: هر کس متدین تر و مؤمن تر است، اجرش با خدا! هر کس توانایی بیشتری دارد، تلاش می کند و مال کسب می کند؛ اما من بیت المال را بالسویه تقسیم میکنم.

بعضی ها آمدند نصیحت کردند و گفتند یا امیرالمؤمنین! این کاری که شما می کنید شما را شکست می دهد و یک عده در مقابل شما قرار می دهد. حضرت فرمود: «أ تأمرونی أن أطلب التصر بالجور فیمن وثیت علیه من اهل الاسلام واللّه لا أطور به ما سمر سمیر و ما أمّ نجم فی السماء نجماً».

فرمود: شما از من میخواهید که در حوزه ی حکومت خود، پیروزی را با ظلم به دست آورم؟ آری؛ من این پیروزی را نمی خواهم.

امیرالمؤمنین این طرفداری را که بناست به خاطر ظلم و جور باشد نمی خواهد. فرمود: «واللّه ما أطور به ما سمر سمیر»؛ من هرگز چنین کاری را نخواهم کرد.

بیانات در خطبه های نماز جمعه ۲۱ رمضان 16/آذر/1380

• چشم در چشم برادر!

عقیل خدمت امیرالمؤمنین آمد. حضرت می فرماید: رنگ صورتش از فقر برگشته بود. گفت: مقداری از این گندم بیت المال را که در اختیار توست، به من بده، ببرم برای بچه هایم که بخورند!

امیرالمؤمنین علیه السلام به عقیل می گوید: بیا برویم در بازار کوفه، درب یکی از دکان ها را باز کنیم، مقداری پول از تاجری را برداریم! عقیل گفت: یا علی! تو می گویی دزدی کنیم؟ حضرت فرمودند: فرقی چیست؟ این هم که تو به من می گویی دزدی است!

دیدار مسؤولان استان اراک 27/آبان/1389



9 - مشکلات حکومت امام علیه السلام

• هجوم فتنه ها

در تمام مدت چهار سال و ده ماه که امیرالمؤمنین دوران حکومت دشوار خود را گذراند، سلسله حوادثی پیش آمد و مشکلاتی پیدا شد که کار را برای افراد کم عمق و سطحی و ضعیف الایمان مشکل می کرد. شاید بتوان گفت که یک از مشکلات عمده ی دوران امیرالمؤمنین همین بود. حوادث چنان سریع پیش می آمد و به قدری پیچیده بود که آدم های ساده و سطحی نگر و کسانی که تحلیل درستی از قضایا نداشتند مثل خاشاکی که در جریان سیل قرار بگیرد اختیار از دستشان خارج می شد و به دنبال جریانات جامعه کشانده می شدند و می رفتند!

خصوصیت عمده ی زمان امیرالمؤمنین این بود که در این دوران، فتنه های سیاه و تاریکی بر زندگی مردم سایه انداخته بود. همانطور که پیامبر صلوات الله علیه و آله فرموده بودند فتنه ها مثل پاره های شب تاریکی بر زندگی مردم سایه انداخته بود.

بسیاری در دوران فتنه واقعاً می لغزند. فته مثل گرد و غبار است؛ وقتی دو دسته به جان هم می افتند و گرد و غبار تمام فضا را فرا گرفت، تازه وارد نمی تواند بفهمد دوست کدام است و دشمن کدام است؛ غالباً فریب می خورند؛ اما اگر نشانه ها را بنگرد به شناخت خواهد رسید.

فتنه آن حادثه ای است که در نگاه اول حق و باطل در آن روشن نیست. البته چنین نیست که در فتنه ها انسان ها نتوانند حق و باطل را پیدا کنند؛ اگر چنین بود که تکلیف ساقط می شد. انسان ها در دوران فتنه هم می توانند حق را از باطل تمیز بدهند لیکن به شرط تدبّر، فکر کردن، سنجش صحیح اوضاع و تابع هوای نفس نشدن. اگر کسی حب و بغض های سطحی و شخصی را در دوران فتنه کنار بگذارد و واقعاً تسلیم حقیقت گردد چنین کسی می تواند حق را حتی در دوران فتنه هم پیدا کند؛ لیکن مشکل است و کار آسانی نیست. بسیاری در دوران فتنه واقعاً می لغزند. فته مثل گرد و غبار است؛ وقتی دو دسته به جان هم می افتند و گرد و غبار تمام فضا را فرا گرفت، تازه وارد نمی تواند بفهمد دوست کدام است و دشمن کدام است؛ غالباً فریب می خورند؛ اما همین تازه وارد اگر حواس خود رو جمع نماید و نشانه ها را بنگرد و علامت هایی را که دوستان را با آن می شناسند جستجو کند به شناخت خواهد رسید. ولی به هر حال فضای فتنه با یک فضای صاف و روشن و بدون غبار فرق دارد.

بیانات در شب 21 ماه مبارک رمضان 9/خرداد/1359

• بازگشت جاهلیت، دگرگونی ارزش ها

امیرالمؤمنین علیه السلام با مردمی مواجه بود و با زمانی می گذراند که به هیچ وجه برای این شخصیت عظیم و



این عدل شدید و این برجستگی در صفات انسانی و نفسانی نبودند.

در طول 25 سالی که ما بین رحلت پیامبر و خلافت امیرالمؤمنین فاصله شد، خیلی چیزها عوض شده بود. خود حضرت در خطبه ی آغاز خلافت همین را فرمود: همان بلیّه ای که در دوران بعثت پیامبر بود، برگشته. این خیلی دردآور است. مراد از این بلیّه چیست؟ بلیّه این است که ارزش های اسلامی و مکتب فراموش اسلام فراموش شده بود؛ ارزش تقوا از یاد رفته بود، اسم تقوا و ادعا و شعار تقوا بود؛ اما در جامعه حقیقت نبود. ارزش ایمان کمرنگ شده بود. ارزش منفی مال دوستی و مال پرستی از یاد رفته بود.

در بین کسانی که قبل از امیرالمؤمنین زمام کارها را در رده های مختلف در دست گرفته بودند افراد فاسق و فاجر نیز بودند. در همین شهر کوفه ای که علی بن ابی طالب علیه السلام بعدها آنجا را برای خودش پایتخت و مرکز حکومت قرار داد، ولید بن عقبه استاندار بود. آن وقت استاندار، امام جماعت و جمعه هم بود و وظایف شرعی را هم انجام می داد. ولید یک فرد فاسق، فاجر و شراب خواره ی متهتکی بود که حاکم شهر کوفه شده بود. یک شب مست بود و هنگام صبح برای نماز صبح به مسجد آمد. خیل حالش خوش بود، نماز صبح را به جای دو رکعت چهار رکعت خواند! به او گفتند نماز صبح دو رکعت است و شما چهار رکعت خواندید؛ گفت: امروز حالم خوش است. می خواهید باز هم بخوانم! چنین کسی در مقام حکومت شهری است که حالا علی بن ابی طالب در آن شهر می خواهد آیات الهی را بر دل های مردم بنشانند و دوباره نازل کند.

در همان زمان کسانی بودند که برای گرفتن استانداری معامله می کردند. پول و امکانات می دادند که حکومت یک منطقه ای را بگیرند! ارزش های اسلامی در چنین جامعه ای به چه حال و روزی می رفت؟

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از چنین دورانی سر کار آمده و می خواهد حکومت کند.

بیانات در 21 ماه مبارک رمضان 30/اردیبهشت/1366

• حق در محاق

دوران دشوار هر انقلابی، آن دورانی است که حق و باطل در آن ممزوج بشود. امیرالمؤمنین می فرماید: «ولکن یؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان فهنالک یستولی لشیطان علی اولیائه».

صفوف در دوران پیامبر، صفوف صریح و روشنی بود. آن طرف، کفار و مشرکان و اهل مکه بودند؛ کسانی بودند که یک یک مهاجرین از آنها خاطره داشتند: او من را در فلان تاریخ زد، او من را زندانی کرد، او اموال من را غارت کرد؛ بنابراین شبهه ای نبود. در نقطه مقابل مسلمانان، یهودیان بودند؛ توطئه گرانی که همه ی اهل مدینه - از مهاجر و انصار - با توطئه های آنها آشنا بودند. غباری در صحنه نبود. در چنین شرایطی جنگ آسان است و حفظ ایمان هم آسان است.

در دوران شبهه و در دوران جنگ با کافر غیر صریح، جنگ با کسانی که می توانند شعارها را بر هدف های



خودشان منطبق کنند، بسیار بسیار دشوار است.

اما در دوران امیرالمؤمنین، چه کسانی در مقابل وی قرار گرفتند؟ خیال می کنید آسان بود که افراد بزرگی جزو پای بندهای به ولایت امیرالمؤمنین نمانند! همین «ربیع بن خثیم» و آنهایی که در جنگ صفین آمدند گفتند ما از این جنگ ناراحتیم، اجازه بده به مرزها برویم و در جنگ وارد نشویم! اینجاست که قضیه سخت است.

وقتی غبار غلیظ تر می گردد، میشود دوران امام حسن؛ باز در دوران امیرالمؤمنین، قدری غبار رقیق تر بود؛ کسانی مثل عمار یاسر - آن افشاگر بزرگ دستگاه امیرالمؤمنین - بودند. هر جا حادثه ای اتفاق می افتاد، عمار یاسر و بزرگانی از صحابه ی پیامبر بودند که میرفتند حرف میزدند، توجیه میکردند و لاقلاً برای عده ای غبارها زدوده می شد؛ اما در دوران امام حسن، همان هم نبود. در دوران شبیه و در دوران جنگ با کافر غیر صریح، جنگ با کسانی که می توانند شعارها را بر هدف های خودشان منطبق کنند، بسیار بسیار دشوار است؛ باید هوشیار بود.

دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی 27/ شهریور/ 1370

• فضای شبهه ناک

در دوران امیرالمؤمنین حق و باطل در هم رسوخ کردند و حق و باطل لباس های مشابه پوشیدند. مصیبت امیرالمؤمنین اختلاط و انتزاج و اشتباه حق و باطل است. لذا در جنگ های امیرالمؤمنین بخش عمده ای از تلاش های حضرت که در میدان جنگ انجام می داد تلاش برای حرف زدن بود. در جنگ های پیامبر چنین نبود که باید حرف بزنند، نطق کنند؛ باید جنگ می کردند. قضایا روشن بود؛ شمشیر را به دست می گرفتند و مشغول جنگ می شدند. اما در جنگ های امیرالمؤمنین - جنگ صفین، جنگ جمل و حتی جنگ نهروان - آن چنان قضایا به هم پیچیده بود که امیرالمؤمنین بخش عمده ای از وقت را صرف حرف زدن می کرد. هم خود و هم یاران نزدیکش مثل عمار یاسر حرف می زدند.

در جنگ های امیرالمؤمنین بخش عمده ای از تلاش های حضرت، تلاش برای حرف زدن بود. در جنگ های پیامبر چنین نبود؛ باید جنگ می کردند. قضایا روشن بود.

عمار یاسر در دوران امیرالمؤمنین علیه السلام آن سنگ محک حق و باطل است. هر جا یک مشکل پیچیده ای برای ذهن مردم رخ می داد، عمار بود که مثل یک قهرمان جلو می آمد، حرف می زد، بحث می کرد، استدلال می کرد.



دیدار مردم قم 18/دی/1367

• ضعف تحلیل سیاسی

اگر دوران پنج ساله ی حکومت امیرالمؤمنین با دقت مورد بررسی قرار گیرد به عنوان جمع بندی نهایی می توان به این نکته رسید که: «تحلیل سیاسی» مردم ضعیف بود. البته در درجه ی بعد، عوامل دیگری هم بود؛ اما مهمترین مسأله این بود. در آن دوران خیلی از مردم هنوز مؤمن بودند؛ اما مؤمنانه در پای هودج امّ المؤمنین در مقابل علی علیه السلام جنگیدند و کشته شدند! بنابراین، تحلیل غلط بود.

دیدار فرماندهان سپاه پاسداران 27/شهریور/1370

• انحراف از ولایت

در زمان پیامبر، جنگ ها، صف کشی ها و جناح بندی ها واضح بود؛ کفر بود و ایمان، شرک بود و توحید. شرک واضح بود، منافقانی هم که بودند، منافقان شناخته شده ای بودند: منافقانی که در مدینه بودند، منافقانی که از مدینه فرار کردند و به طرف مکه رفتند؛ «فما لكم فی المنافقین فتّین و الله اركسهم بما كسبوا». انواع و اقسام منافقان در زمان پیامبر بودند؛ منافقانی که تا اشتباهی می کردند، درباره ی آنان آیه ای نازل میشد و حقایق روشن می گردید؛ پیامبر بیان می کرد، همه می فهمیدند؛ اشتباهی در کار نمی ماند.

اما در زمان امیرالمؤمنین، بزرگترین مشکل، وجود یک جناح علی الظاهر مسلمان، با همه ی شعارهای اسلامی بود که در اساسی ترین مسأله ی دین منحرف بودند.



اساسی‌ترین مسأله‌ی دین، مسأله‌ی ولایت است؛ چون ولایت، نشانه و سایه‌ی توحید است. ولایت، یعنی حکومت؛ چیزی است که در جامعه‌ی اسلامی متعلق به خداست، و از خدای متعال به پیامبر، و از او به ولیّ مؤمنین میرسد. آنها در این نکته شک داشتند، دچار انحراف بودند و حقیقت را نمی‌فهمیدند؛ هرچند ممکن بود سجده‌های طولانی هم بکنند! همان کسانی که در جنگ صفین از امیرالمؤمنین رو برگرداندند و رفتند به عنوان مرزبانی در خراسان و مناطق دیگر ساکن شدند، سجده‌های طولانی یک شب یا ساعتهای متمادی میکردند؛ اما فایده‌اش چه بود که انسان امیرالمؤمنین را نمی‌شناختند، خط صحیح را - که خط توحید و خط ولایت است - نمی‌فهمیدند و می‌رفتند مشغول سجده می‌شدند! این سجده‌ها چه ارزشی دارد؟



بعضی از روایات باب ولایت نشان میدهد که اینطور افرادی اگر همه‌ی عمرشان را عبادت بکنند، اما ولیّ خدا را نشناسند، تا به دلالت او حرکت بکنند و مسیر را با انگشت اشاره‌ی او معلوم نمایند، به نتیجه‌ی ای نمی‌رسند! «و لم يعرف ولاية ولیّ الله فیوالبیه و یکون جمیع اعماله بدلالته». این، چه طور عبادتی است؟!

امیرالمؤمنین با چنین افرادی درگیر بود.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم 26/فروردین/1370

• جنگ با مسلمانان!

جنگ بین دو گروهی که هر دو نماز می‌خواندند و روزه می‌گیرند، هر دو به پیامبر معتقدند، هر دو به قبله معتقدند، هر دو ادعای قرآن دارند و قرآن می‌خوانند، فقط در زمان امیرالمؤمنین اتفاق افتاد!

هیچ کس این جرأت را نداشت که با کسانی که در لباس مسلمانی خودشان را پنهان کرده بودند و باطن کافر خویش را پوشانده بودند و با رهبرانی که پست سر یک توده ناآگاه مخفی کرده بودند، بجنگند. این کار را امیرالمؤمنین انجام داد و این نهایت قاطعیت و شجاعت آن حضرت بود.

بیانات در 20 ماه مبارک رمضان 17/اردیبهشت/1367



• خواص دنیا زده

کسانی با امیرالمؤمنین درگیر شدند که رسیدن به مقام برایشان اهمیت پیدا کرده بود. بیست و پنج سال از رحلت پیغمبر گذشته بود و خیلی از خطاها و اشتباهات شروع شده بود. اگر بیست و پنج سال فاصله نشده بود، امیرالمؤمنین علیه السلام که نفسش نفس پیامبر است، برای ساختن آن جامعه مشکلی نداشت. اما با جامعه‌ای مواجه شد که: «یأخذون مال الله دولا و عباد الله خولا و دین الله دخلا بینهم» جامعه‌ای است که در آن، ارزش‌ها تحت الشعاع دنیاداری قرار گرفته است. این جامعه است که امیرالمؤمنین علیه و السلام، وقتی می‌خواهد مردم را به جهاد ببرد، آن همه مشکلات و دردمس برایش دارد!

اکثر خواص دوران امیرالمؤمنین یعنی کسانی که حق را میشناختند - کسانی بودند که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دادند! نتیجه این شد که امیرالمؤمنین علیه و السلام مجبور شد سه جنگ به راه بی‌اندازد، و عمر چهار سال و نه ماه حکومت خود را دائماً در این جنگ‌ها گذراند.

بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) 20/ خرداد/ 1375

• چهره‌های نفاق

یکی از خصوصیات بسیار بارز دوران امیرالمؤمنین عبارت بود از چهره‌های منافقانه‌ی بسیار درخشان که با نام اسلام، علیه اسلام حرکت می‌کردند و به نام اسلام، در مقابل اسلام مجسم می‌ایستادند! از قدرتمندترین آدم‌ها تا آدم‌های معمولی در این طیف قرار داشتند.

هیچ دوران دیگری از دوران‌های تاریخ صدر اسلام را ما نمی‌بینیم که یک چنین مشکل بزرگی به قدر دوران امیرالمؤمنین وجود داشته باشد. امیرالمؤمنین در حالی که قرآن مجسم و اسلام مجسم بود به وسیله‌ی کسانی معارضه می‌شد که آن‌ها هم دم از اسلام می‌زدند؛ در حالی که اسلام آنها با اسلام علی علیه السلام 180 درجه تفاوت داشت!

چهره‌هایی که با نام اسلام و به برکت اسلام قدرت گرفته بودند و در مقابل اسلام حقیقی قد علم کرده بودند؛ و همچنین جمعیت‌هایی به نام اسلام، ولو بدون قدرت، اما با شعارهای اسلامی - مثل خوارج - در مقابل اسلام علی علیه السلام قد برافراشته بودند.

بیانات در جمع لشکر 5 خراسان 27/ مرداد/ 1367

10 - جنگ جمل، رویارویی با ناکثین

• فتنه‌ی عظیم و خطرناک



جنگ جمل از موارد روشن فتنه است. عایشه، طلحه و زبیر شخصیت های کوچک و کم اهمیتی نبودند. زبیر کسی بود که وقتی کشته شد، امیرالمؤمنین به شمشیر زبیر نگاه کرد و فرمود: این شمشیر چه روزهایی که غبار غم را از چهره ی پیامبر زدوده بود!

جنگ جمل قابل مقایسه با جنگ بدر نیست. در جنگ بدر آنهایی که در اطراف پیامبر بودند می فهمیدند که افرادی که در مقابل قرار دارند چه کسانی هستند. آنها کافر بودند و می گفتند: اعل هُبُل، اعل هُبُل. یعنی سر بلند باد هُبُل! معلوم بود کسانی که برای هُبُل و بت شعار می دهند با کسانی که برای الله زندگی می کنند جنگ دارند، مسأله واضح بود. اما آن کسانی که اطراف طلحه و زبیر بودند، اعل هُبُل که نمی گفتند. آنها می دیدند که زبیر پسر عمه ی پیامبر و طلحه یار دیرین پیامبر و جزء اولین مسلمان هایی که به پیامبر ایمان آوردند و با پیامبر هجرت کردند و در جنگ ها با پیامبر شمشیر زدند و در دوران خلفای سه گانه همیشه از عزت و احترام و عظمت برخوردار بودند. اینها در مقابل علی علیه السلام ایستاده اند. طبیعی است که یک آدم سطحی که قدرت تحلیل ندارد اینجا گیر می کند.

اما آیا راه برای فهمیدن حقیقت وجود دارد؟ چرا. باید شخصیت علی را در مقابل طلحه و زبیر مقایسه کنیم و بسنجیم تا حق معلوم شود.

اما آیا راه برای فهمیدن حقیقت وجود دارد؟ چرا. اصولی که باید به آنها توجه شود تبیین شده است. باید شخصیت علی را الان در مقابل طلحه و زبیر است با این دو نفر مقایسه کنیم و بسنجیم تا حق معلوم شود.

امیرالمؤمنین کسی بود که برای رسیدن به قدرت و وجهه و محبوبیت هیچ تلاشی نکرد. اما وقتی طلحه و زبیر به بصره رسیدند با هم دعوا کردند که کدام یک امام جماعت شوند و این اختلاف تا آنجا پیش رفت که عایشه از پراکندگی لشکر هراسان شد. این را مردم می دیدند. آیا نباید مردم بفهمند و درک کنند؟

بیانات در شب 21 ماه مبارک رمضان 9/خرداد/1365

• بهانه: خونخواهی عثمان!

اولین کسانی که از امیرالمؤمنین جدا شدند طلحه و زبیر بودند. آنها به مکه رفتند و با عایشه - ام المؤمنین - هم فکر و هم مرام شدند و گفتند که ما در پی خونخواهی عثمان باشیم! عجب این است که اینها تا در مدینه بودند هیچ دفاعی از عثمان نکردند و کاملاً خونسرد و بی تفاوت ماندند تا عثمان کشته شود اما بعد از کشته شدن وی به مکه رفتند و فریاد قتل عثمان را بلند کردند و گفتند که ما باید به خونخواهی عثمان برخیزیم و با علی بجنگیم!

بیانات در شب 21 ماه مبارک رمضان 9/خرداد/1365



- قاطعیّت بی نظیر امام علیه السّلام

یک نمونه روشن از قاطعیّت حضرت علی علیه السّلام مقابله با کسانی است که برخورد با آنها کار هیچ کس جز علی بن ابی طالب نبود! طلحه و زبیر و بالاتر از اینها عایشه از موقعیت ویژه ای برخوردار بودند؛ منطق حضرت این بود که او کار خلافی کرده و باطل است و من بر حقم، لذا می روم مبارزه میکنم ولو بلغ ما بلغ، به هر جا رسید برسد.

بیانات در 20 ماه مبارک رمضان 17/ اردیبهشت/1367

- اهل کوفه در رکاب امام علیه السّلام

بعد از آنکه امیرالمؤمنین از حرکت لشکر جمل به سوی بصره اطلاع پیدا کرد از مدینه حرکت کرد و به مردم کوفه نامه نوشت که بیایید که می خواهیم برویم با کسانی که بیعت را شکستند بکنجیم! مردم کوفه هم آمدند و به لشکر امیرالمؤمنین پیوستند. کوفی ها در اینجا خیلی خوب امتحان پس دادند و بسیاری از قبایل آمدند و اطراف امیرالمؤمنین را محکم گرفتند.

بیانات شب 21 ماه مبارک رمضان 9/ خرداد/1365

- اتمام حجت با طلحه و زبیر

وقتی سپاه امیرالمؤمنین بصره را محاصره کردند حضرت حاضر نبود اقدام به جنگ کند و در صدد نصیحت و موعظه ی مخالفان بود. طلحه و زبیر را خواست و آنها را قسم داد به قول پیامبر، سپس آنها را به بیعت خودشان یادآوری کرد و پرسید مگر شما با من بیعت نکردید؟ بعد از بیعت شما با من که حادثه ای رخ نداده. اگر حادثه ای بوده قبل از بیعت بوده. پس چرا از اول بیعت کردید؟

سخنان امیرالمؤمنین موجب شد زبیر که خوش جنس تر بود پشیمان شود و میدان را ترک کند. البته این کار کافی نبود. زبیر نباید میدان جنگ را ترک می کرد؛ باید مرد و مردانه پیش امیرالمؤمنین می آمد و می گفت: اشتباه کردم و مساله را خاتمه می داد. اما این کار را نکرد؛ دو لشکر را در مقابل هم گذاشت و گریخت. طلحه نیز مردد شده بود، که تیری به وی اصابت کرد و به قتل رسید؛ سپس لشکر عایشه منهزم شد.

بیانات شب 21 ماه مبارک رمضان 9/ خرداد/1365

- بحث فکری در خطّ مقدم

در بحبوحه جنگ و گرفتاری، که هر رزمنده ای همتش این است ببیند چطور می تواند حمله کند و چطور می تواند از خودش دفاع نماید، یک نفر نزد امیرالمؤمنین آمد و مساله ای راجع به توحید پرسید. گفت در «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» این



کلمه «احد» یعنی چه؟ حالا این یک مسأله اصلی هم نیست. از اصل وجود خدا سؤال نکرد؛ یک مسأله فرعی را سؤال کرد. دوروبری های امیرالمؤمنین آمدند جلو که مرد حسابی، حالا وقت این سؤالهاست؟! حضرت فرمود: «نه؛ بگذارید جوابش را بدهم. ما برای همین میجنگیم.» یعنی جنگ امیرالمؤمنین، سیاست امیرالمؤمنین، جبهه بندی امیرالمؤمنین، خون دلهای امیرالمؤمنین و همه خطوط اصلی که در حکومت خود انتخاب می کند، برای این است که دین خدا اقامه شود.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم 30/ شهریور/ 1381

• برخورد با عایشه بعد از شکست

امیرالمؤمنین عده ای را ماموریت داد که جناب عایشه را با احترام تمام به مدینه برگردانند، عده ای جوان صورت های شان رو بستند و اطراف مرکب عایشه را گرفتند و راه افتادند، عایشه گفت: ببینید علی بن ابی طالب همسر پیامبر را با این همه مرد تنها به مسافرت می فرستد! جوان ها آمدند جلوی عایشه، صورت خود را باز کردند عایشه دید اینها همه زن هستند و دخترهای جوانی اند که امیرالمؤمنین لباس رزم به آنها پوشانده است و دستور داده وی را به مقصد برسانند.

بیانات شب 21 ماه مبارک رمضان 9/ خرداد/ 1365

• سلیمان بن سرد در گردباد فتنه

در جنگ جمل، چون طرف قضیه چهره های نامداری همانند طلحه و زبیر و عایشه بودند، عده ای از نزدیک ترین یاران امیرالمؤمنین در جنگ حاضر نشدند.

یکی از کسانی که حاضر نشد سلیمان بن سرد خزاعی است. این چهره نورانی که در کوفه جزو یاران امام حسین علیه السلام بود و نتوانست خود را به کربلا برساند ولی بعد از شهادت آن حضرت، نهضت توأبیین را شروع کرد و رفتند آن حوادث مهم را درست کردند و بعد هم به شهادت رسید. او در زمان امام حسن علیه السلام جزو یاران امام حسن و در طول حکومت امیرالمؤمنین جزو یاران امیرالمؤمنین بود؛ اما در جنگ جمل نتوانست در کنار امیرالمؤمنین بجنجد.

بیانات در 20 ماه مبارک رمضان 17/ اردیبهشت/ 1367

11 - جنگ صقین، رویارویی با قاسطین

• مخالفت امام علیه السلام با ابقای معاویه

افرادی در آغاز خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: «یا امیرالمؤمنین! بگذارید جناب معاویه بن ابی سفیان



چند صباحی در رأس حکومت بماند» حضرت فرمود: «اگر من حاکم، او نمیتواند استاندار این حکومت باشد؛ باید کنار برود.»

آنها امیرالمؤمنین علیه السلام را تخطئه کردند و گفتند بی سیاستی کرده! بعضی از نویسندگان تا امروز هم حتی می گویند امیرالمؤمنین علیه السلام بی سیاستی کرد! اما خودشان بی سیاستند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار پخته عمل کرد؛ برای اینکه معاویه بن ابی سفیان، مانند طلحه و زبیر نبود که اگر چنان چه آن امتیازی را که میخواست، به وی می دادند، او ساکت می نشست؛ نه. جبهه قاسطین در هیچ شرایطی با جبهه علوی نمی ساخت؛ در هیچ شرایطی هم نمی ساخت. هرچه امیرالمؤمنین عقب می رفت، او یک قدم جلو می آمد. آنها با هم نقطه تلاقی نداشتند، جز در میدان جنگ و امیرالمؤمنین علیه السلام این را میدانست.

لذا آن وقتی که جبهه قاسطین بعد از شهادت امیرالمؤمنین حکومت را به دست گرفت، با گذشت چند سال نشان دادند که ایده آل آنها در حکومت چیست. حکومت «حجاج بن یوسف» در همین کوفه به وجود آمد؛ حکومت یزید بن معاویه به وجود آمد! معلوم شد که آن جریان، جریانی نیست که بتواند در یک نقطه با جریان علوی تلاقی بکند.

بیانات در خطبه های نماز جمعه 26/آبان/1387

- معاویه، سرآمد دین ستیزان

وقتی جمعی از دوستان امیرالمؤمنین به وی گفتند: از معاویه صرف نظر کن و بگذار او در حاکمیت شام باشد، حضرت قبول نکرد و گفت: معاویه یک عنصر ضد دین است. نه اینکه عنصر کاملی نیست؛ بلکه او ضد دین است.

واقعاً مساله ی معاویه مساله ی یک حاکم معمولی نبود، مساله ی یک غده فاسد و خطرناک بود. برای این بود که حضرت به این نتیجه رسید که باید او را بردارد.

بیانات روز 20 ماه مبارک رمضان 17/اردیبهشت/1367

- اصولگرایی و قاطعیت امام علیه السلام

جنگ صقین، جنگ امیرالمؤمنین با کانون بسیار مستحکم زور و زر به رهبری معاویه بود.

معاویه قدرت زیادی داشت؛ پول زیادی داشت، و مردم زیادی معاویه را قبول داشتند و آماده بودند برایش شمشیر بزنند. آنها کسانی بودند که اسلام را به وسیله ی معاویه فهمیده بودند. مردم شام تا چشم به اسلام باز کرده بودند معاویه را دیده بودند. ثروت زیادی هم در اختیار معاویه بود.

امیرالمؤمنین اینجا هم می توانست به گونه ای دیگر عمل کند؛ اما ترجیح داد که بر طبق تکلیف و وظیفه اش رفتار نماید و ملاحظاتی را که یک انسان برای آسایش و راحتی خود و برای رهایی خود از دردسر انجام می دهد، کناری



نهاد و جنگ پر مشقت و پر مرارت صقین را پذیرا شد!

خطبه های نماز جمعه 2/ خرداد/ 1365

• تاخیر در جنگ به امید هدایت

امیرالمؤمنین با لشکر نیرومندی به طرف شام حرکت کرد. معاویه هم حرکت کرد و در محلی به نام صقین به هم رسیدند.

امیرالمؤمنین تصمیم داشت با آنها نجنگد. تصمیم حضرت نصیحت کردن آنها بود، فرمود که من نصیحت شان می کنم، اگر قبول کردند و حرف در گوش و دلشان فرو رفت، شمشیر بر روی آنها نمی کشم و با آنها نمی جنگم.

امیرالمؤمنین آنقدر جنگ را در صقین به تاخیر انداخت که اصحاب امیرالمؤمنین برگشتند و گفتند: یا امیرالمؤمنین، مگر تو از لشکر معاویه می ترسی که با او نمی جنگی؟ فرمود: من می ترسم؟ من در جوانی سینه ی مردان را به خاک مالیدم، من سال های سال است هیچ تهدیدی کرا از میدان بیرون نکرده است، من می ترسم؟ من هر روزی که جنگ را عقب می اندازم، به امید این است که شاید عده ای از اینها بصیرت پیدا کنند، به هوش بیایند، به من ملحق شوند و هدایت پیدا کنند.

این دل مهربان امام چیست؟ در کنار آن قاطعیت، نسبت به گنهکارها، اشتباه کرده ها و فریب خورده ها، با دل پر محبت رو به رو می شود و می گوید من ترجیح می دهم آن کسی که گمراه شده، به جای اینکه در گمراهی بماند و کشته شود، به دست من از گمراهی برگردد و هدایت شود.

امیرالمؤمنین قصد داشت در صقین اگر می تواند، مردم را هدایت بکند. اما لشکریان معاویه از اول وضعیّت را جوری کردند که آتش جنگ بر افروخته شد.

خطبه های نماز جمعه 1/ تیر/ 1363

• یا جنگ و یا کفر

در بحبوحه جنگ صفین، مردی از لشکر معاویه آمد، صدا زد ک یا علی! با تو کار دارم! بیا جلو یک کلمه با تو حرف بزنم! حضرت رفتند جلو. گفت: یا علی! بیا برای خاطر خدا این جنگ را قطع کن! تو به سراغ کوفه برو و به حکومت خودت در آن ادامه بده، ما هم برویم سراغ شام خودمان. این همه مسلمان که کشته می شوند چه سودی برای تو دارد؟!

امیرالمؤمنین فرمود: ای مرد شامی! من میفهمم که نیت تو نصیحت است و قصد سوپی نداری. اما بدان که من یا باید با معاویه بجنگم و یا «بما أنزل الله» کافر شوم. اگر با معاویه نجنگم کفر بما أنزل الله است!



نگاه امیرالمؤمنین اینچنین است. او احساس می کند که برای حفظ دین باید با معاویه جنگید. مسئله، مسئله، مسئله یک آدم فاسق و فاجر و چموش نیست. حفظ دین اجبار می کند که معاویه از صحنه خارج شود. وقتی امیرالمؤمنین چنین برداشتی دارد با قاطعیت تمام می جنگد و حتی بعد از آنکه مسئله حکمین پیش می آید و موجب می شود که امیرالمؤمنین در نزدیکی پیروزی نهایی دستش از پیروزی دور بماند و مجبور می شود به کوفه برگردد مجددا درصدد تهیه اسباب بر می آید و لشکر جمع می کند و اگر اجل مهلتی داد و امیرالمؤمنین به شهادت نمی رسید مجددا به جنگ با معاویه می رفت. این قاطعیت امیرالمؤمنین است.

بیانات روز 20 ماه مبارک رمضان 17/اردیبهشت/1367

• نگران وقت نماز!

ابن عباس می گوید: در صفین دیدم امیرالمؤمنین در بحبوحه جنگ به آسمان نگاه می کند. تعجب کردم چون در حال جنگ هر کسی باید حواسش به طور کامل به جنگ باشد؛ از کجا تیر می آید از کجا شمشیر می آید، چه کسی به طرفم می آید، فرمانده می نگرد که کدام گروه دچار ضعف هست تا به آنها مدد برسانند.

ابن عباس می گوید: دیدم حضرت به آسمان نگاه می کند. گفتم: یا امیرالمؤمنین چرا به بالا نگاه می کنید؟! گفت: می خواهم ببینم ظهر شده تا نماز بخوانیم؟

مبارزه ی ما برای اسلام، برای نماز، برای حکومت الله و برای حاکمیت خدا در دل و در زندگی ماست.

گفتم: یا امیرالمؤمنین، اکنون وقت نماز است اما فعلا جنگ را ادامه می دهیم و نماز را بعد می خوانیم. حضرت رو کرد به من و گفت: نه. ما برای همین داریم می جنگیم. ما برای نماز، برای دین و برای ذکر خدا شمشیر می زنیم.

این درس عجیبی است که خط را فراموش نکنیم. مبارزه ی ما برای اسلام، برای نماز، برای حکومت الله و برای حاکمیت خدا در دل و در زندگی ماست.

دیدار با خانواده های شهدای هفتم تیر 1/تیر/1362

• قرآن ها بر سر نیزه ها!

بعد از آن که لشکریان امیرالمؤمنین نیروهای معاویه را عقب راندند و فشار سنگینی بر آنها وارد کردند تا آنجا که چیزی نمانده بود که خود معاویه و عمروعاص به قتل برسند با چاره اندیشی و حيله ی عمروعاص قرآن هایی را بر سر نیزه کردند تا بتوانند جنگ را موقتا فرو بنشانند و مردم را دعوت کردند که بیايید به این قرآن عمل کنیم.



طبیعی است که امیرالمؤمنین تسلیم این فریاد فریب‌گرانه نمی‌شد. مالک اشتر هم در صف مقدم می‌جنگید. عده‌ای از کسانی که عیب‌شان خشک‌اندیشی و کوتاه‌بینی بود و البته بسیاری توأم با تعبد و پایبندی مذهبی، به امیرالمؤمنین فشار آوردند که حال که این‌ها صلح می‌خواهند شما چرا به قرآن احترام نمی‌کنید و حکمیت قرآن را نمی‌پذیرید؟! آنها ظاهر قضیه را دیدند و به راستی که از بزرگترین مصیبت‌های امت اسلامی در همیشه‌ی زمان‌ها همین کوتاه‌بینی و کوتاه‌اندیشی بوده که حقایق را درست درک نمی‌کردند و فقط به ظواهر نگاه می‌کردند.

به امیرالمؤمنین فشار می‌آوردند که باید تسلیم شوی حتی با شمشیر، علی‌علیه‌السلام را تهدید کردند. امیرالمؤمنین که نمی‌توانست با سربازهای خودش بجنگد به مالک اشتر پیغام داد که برگردند و بدینگونه مسئله‌ی حکمیت در آنجا پایه‌ریزی شد و اردوگاه شام به سردمداری عمروعاص توانست توطئه و شیطنت را به نتیجه برساند.

اما خود همین حکمیت که امیرالمؤمنین زیر فشار قبول کرده بود بهانه شد برای همان مقدس‌بینی که فشار آورده بودند به امیرالمؤمنین که بایستی حکمیت را قبول کنی. همان‌ها در یک چرخش سریع اعتراض کردند که چرا حکمیت را قبول کردی؟ یعنی به کاری که خودشان به دوش امیرالمؤمنین و مسلمان‌ها گذاشته بودند اعتراض داشتند!

خطبه‌های نماز جمعه 1/تیر/1363

12 - جنگ نهروان، رویارویی با مارقین

• خوارج بزرگترین مشکل

نسلی که با پیامبر تربیت شده بودند آگاهی‌های عمیقی از اسلام داشتند. اما بیست و پنج سال از آن روزگار گذشته بود و در طول این 25 سال، فتوحات گسترده و عظیمی در جهان اسلام واقع شده بود و سرزمین‌هایی از جمله عراق به قلمرو اسلامی وصل شده بود و نسل‌های جدیدی وارد اسلام شده بودند. در حالی که معلمی مثل پیامبر بالای سر آنها نبود. آنها احساسات اسلامی و ایمان اسلامی داشتند؛ اما آگاهی‌های اسلامی نداشتند و از حقایق اطلاع نداشتند. آنها نمی‌دانستند که از روز اول برسر این نهضت عظیم چه آمده است و قضایای صدر اسلام را از زبان‌هایی شنیده بودند که همه‌ی آن زبان‌ها مورد اطمینان نبودند.

مردمی ناآگاه یا دارای آگاهی‌های کم، آن‌هم در زمانی غبار آلود و بصیرت‌طلب، مرتکب اشتباه شدند و نتیجه‌ی این اشتباه این شد که یه عده خشکه‌مقدس و سطحی و قشری، با تمسک به یک آیه‌ی قرآن، در مقابل امیرالمؤمنین قیام کردند.

زمان پیامبر، زمان جدایی و تشخیص جناح حق و باطل بود. کفر در مقابل اسلام بود و لذا شبهه‌ای وجود نداشت. هر



کس شمشیر به دست می گرفت می دانست که علیه کفر صریح می جنگد. اما زمان امیرالمؤمنین غبار آلودگی فضا بود، کفر صریح در مقابل اسلام صریح نبود. در جنگ صفین و در جنگ جمل، هر دو طرف کسانی بودند که نماز می خواندند، ذکر می گفتند، قرآن می خواندند. در میان آنها و در میان هر دو طرف چهره های معروف و مقدس وجود داشتند و بصیرت ها زیادی می خواست که انسان بتواند حق را از باطل تشخیص دهد.

در نتیجه مردمی ناآگاه و یا دارای آگاهی های کم، آن هم در زمانی غبار آلود و بصیرت طلب، مرتکب اشتباه شدند و نتیجه ی این اشتباه این شد که یه عده به تعبیر شهید مطهری خشکه مقدس و سطحی و قشری، با تمسک به یک آیه ی قرآن، در مقابل امیرالمؤمنین قیام کردند.

بیانات به مناسبت شهادت شهید مطهری 11/اردیبهشت/1368

• ویژگی های خوارج

1. پایبندی به ظواهر دین به صورت سطحی

آن چیزی که خیال می کردند از دین است، به شدت به آن پای بندند و متمسک بودند. این خصوصیت مختص زمان امیرالمؤمنین هم نیست، بلکه تقریباً تا یک قرن و نیم بعد هم که خوارج در دنیای اسلام بودند این گونه بودند. خوارج شناخته شده بودند به پایبندی شدید به آن اعتقادات اسلامی که خودشان و در عین حال در مواقع حساس لغزش های بزرگ هم داشتند! برجستگان خوارج در نقاط حساس می لغزیدند. ابن ملجم در مقابل زیبایی قطام لرزید و از این لغزش های آشکار در تاریخ زندگی خوارج و بزرگان شان، در موارد متعددی وجود دارد.

2. طرح شعارهای جذاب و فریبنده

خطیبان و ادیبان بسیار بزرگی در میان خوارج بودند که منبر می رفتند و خطبه می خواندند. همین الان اگر خطبه های آن ها را بخوانید و حرف های شان را مطالعه کنید مطالب بسیار خوش ظاهری خواهید دید، شعارهای فریبنده و ظواهر جذاب در سخنانشان فراوان است. عده ای راقبول دارند، عده ای را رد می کنند و مطابق عقایدی که دارند برای هر کدام دلیلی به ظاهر جذاب پیدا می کنند.

3. گستاخی در برابر شخصیت ها

خوارج در مقابل همه ی چهره های استاندارد تاریخ اسلام گستاخ بودند، هیچ کس در دایره ی اسلام نسبت به امیرالمؤمنین به گستاخی خوارج نبودند، البته بعدها معاویه دستور داد در منبرها امیرالمؤمنین را لعن کنند، اما آنهایی که لعن می کردند مزدور معاویه بودند و ایم یک کار سیاسی بود که انجام می دادند. اما کسانی که از روی ایمان و اعتقاد اینگونه نسبت به امیرالمؤمنین موضعگیری داشته باشند و او را کافر و مرتد بدانند این مخصوص خوارج است که ناشی از بی اطلاعی آنها بود که از صدر اسلام اصلاً خبری نداشتند و نمی دانستند که اسلام چگونه به پیروزی رسید و چگونه حکومت اسلامی این قدرت را پیدا کرد، چه کسانی موجبات اعتلای کلمه ی اسلام بودند و



اسلام چه مراحل را پشت سر گذاشته است و چه کسانی در چه شرایطی به داد اسلام رسیدند. اینها را نمی دانستند و لذا در مقابل علی بن ابی طالب محکم می ایستادند و ابلهانه، ساده لوحانه، گستاخانه، کودکانه، علی بن ابی طالب را نقض می کردند و کنار می گذاشتند. ما در تاریخ اسلام سراغ نداریم کسانی را که این گونه در نفی چهره های مقدس اسلام با این قاطعیت و گستاخی و پرویی اقدام کنند.

4. دخالت در مسایل سیاسی

خوارج، افرادی بودند که به مسایل جاری جهان اسلام و مسایل سیاسی توجه داشتند؛ به همه چیز کار داشتند: باید حکومت این گونه باشد، باید فلانی کس از صدر حکومت پایین بیاید، باید فلانی به خاطر فلان کار مجازات بشود. بالأخره در باب مسایل جامعه ی اسلامی و حاکم اسلامی و جنگ و صلح و چیزهای دیگر ادعا داشتند.

5. توسل به خشونت

یکی از خصوصیت خوارج، توسل به خشونت بود. کسی هست مبارزه می کند، کارهای تند هم در مقابله با کارهای سیاسی می کند، اما اهل خشونت نیست؛ ولی خوارج خشن بودند؛ بکشند، شکنجه کنند، شکم بدرند، شکم زن حامله را بدرند و بچه ی او را از شکمش بیرون آورند و سرش را محکم به زمین بکوبند و بگویند چون از نسل کسی است که منحرف و گناهکار است، اگر بزرگ شود همان گونه خواهد شد! آن مرد مومن خواری امیرالمؤمنین را ببرند لب رودخانه و سرش را ببرند تا خون او روی زمین نریزد و زمین را آلوده نکند! این خشونت های استثنایی مختص خوارج است!

بیانات به مناسبت شهادت شهید مطهری 11/اردیبهشت/1368

• ضعف تحلیل

بسیاری از اصحاب امیرالمؤمنین که دل او را خون کردند، قدرت تحلیل نداشتند. قدرت تحلیل خوارج ضعیف بود. یک آدم ناباب و بد جنس در عین حال زباندار پیدا می شد و مردم را به یک طرف می کشاند؛ شاخص را گم می کردند.

امیرالمؤمنین میفرمود: «و لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر»؛ اول، بصیرت، هوشمندی، بینایی، قدرت فهم و تحلیل، و بعد صبر و مقاومت و ایستادگی.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم 26/فروردین/1370

• نارسایی تعبیر خشکه مقدس

در زبان ما خوارج را به مقدس های متحجر تشبیه می کنند؛ اما این عبارت اشتباه است. مقدس متحجر گوشه گیری که به کسی کاری ندارد و حرف نو را هم قبول نمیکنند، این کجا و خوارج کجا؟ خوارج سر راه می گرفتند، می کشتند،



می دریدند و می زدند؛ اگر اینها آدم هایی بودند که یک گوشه نشسته بودند و عبا را بر سر کشیده بودند، امیرالمؤمنین که با اینها کاری نداشت. مصداق مقدس مآب اصحاب عبدالله بن مسعود بودند که در جنگ می گفتند: «لالک و لاعلیک». اصحاب عبدالله بن مسعود، مقدس مآب ها بودند که به امیرالمؤمنین گفتند: در جنگی که تو بخواهی بروی با کفار و مردم روم و سایر جاها بجنگی، ما با تو می آییم و در خدمت تو هستیم؛ اما اگر بخواهی با مسلمانان بجنگی - با اهل بصره و اهل شام - ما در کنار تو نمی جنگیم؛ نه همراه تو می جنگیم، نه در کنار تو می جنگیم. امیرالمؤمنین اینها را چه کار کند؟ آیا امیرالمؤمنین اینها را کشت؟ ابدأ، حتی بد اخلاقی هم نکرد. خودشان گفتند ما را به مرزبانی بفرست. امیرالمؤمنین قبول کرد و گفت لب مرز بروید و مرز داری کنید. عده ایی را طرف خراسان فرستاد. ربیع بن خثیم - خواجه ربیع معروف مشهد - ظاهراً آنطور که نقل می کنند، جزو اینهاست. با مقدس مآب های این طوری، امیرالمؤمنین بد اخلاقی نمیکرد و رهایشان میکرد برونند.

اما خوارج مقدس مآب نبودند؛ آنها جهل مرکب داشتند؛ یعنی طبق یک بینش بسیار تنگ نظرانه و غلط، چیزی را برای خودشان دین اتخاذ کرده بودند و در راه آن دین، می زدند و می کشتند و مبارزه می کردند!

البته رؤسای خوارج عقب می ایستادند. اشعث بن قیس ها و محمد بن اشعث ها همیشه عقب جبهه اند و در جلو آدم های نادان و ظاهرین قرار دارند که مغز اینها را از مطالب غلط پُر کرده اند و شمشیر هم به دستشان داده اند و میگویند جلو بروید؛ اینها هم جلو می آیند، می زنند، می کشند و کشته می شوند؛ مثل ابن ملجم که آدم احمقی بود که ذهنش را علیه امیرالمؤمنین پُر کرده بودند و کافر شده بود. او را برای قتل امیرالمؤمنین به کوفه فرستادند. اتفاقاً یک حادثه ی عشقی هم مصادف شد و او را چند برابر مصمم کرد و دست به این کار زد. خوارج اینگونه بودند و تا بعد هم همینطور ماندند.

خوارج مقدس مآب نبودند؛ جهل مرکب داشتند؛ طبق یک بینش بسیار تنگ نظرانه و غلط، برای خودشان دین اتخاذ کرده بودند و در راه آن دین، می زدند و می کشتند و مبارزه می کردند!

در برخورد خوارج با خلفای بعد - مثل حجاج بن یوسف - به این نمونه توجه کنید: حجاج فردی سخت دل و بسیار قسی القلب بود. مردی خبیث و دشمن عدل و دشمن اهل بیت و پیامبر و آل پیامبر بود. یکی از این خوارج را پیش حجاج آوردند. حجاج شنیده بود که این شخص، حافظ قرآن است. به او گفت: «أجمعت القرآن»؛ قرآن را جمع کرده ای؟ منظورش این بود که آیا قرآن را در ذهن خودت جمع کرده ای؟ اگر به جواب های سربالا و تند این فرد توجه کنید، طبیعت اینها معلوم میشود. پاسخ داد: «أفراقاً کان فاجمعه»؛ مگر قرآن پراکنده بود که من جمعش کنم؟ البته مقصود او را میفهمید، اما میخواست جواب ندهد. حجاج با همه ی وحشیگری اش، حلم بخرج داد و گفت: «أفتحفظه»؛ آیا قرآن را حفظ میکنی؟ پاسخ شنید که: «أخشیت فراره فاحفظه»؛ مگر ترسیدم قرآن فرار کند که حفظش کنم؟ دوباره یک جواب درشت! دید که نه، مثل اینکه بنا ندارد جواب بدهد. حجاج پرسید: «ما تقول فی امیرالمؤمنین عبدالملک»؛ درباره ی امیرالمؤمنین عبدالملک چه میگویید؟ عبدالملک مروان خبیث؛ خلیفه ی اموی. آن خارجی گفت: «لعنه الله و لعنک معه»؛ خدا او را لعنت کند و تو را هم با او لعنت کند! ببینید، اینها اینطور خشن



و صریح و روشن حرف میزدند. حجاج با خونسردی گفت: تو کشته خواهی شد؛ بگو ببینم خدا را چگونه ملاقات خواهی کرد؟ پاسخ شنید که: «القیاللة بعملی و تلقاه انت بدمی»؛ من خدا را با عملم ملاقات میکنم، تو خدا را با خون من ملاقات میکنی!

برخورد با اینگونه آدمها مگر آسان بود؟ اگر آدمهای عوام، گیر چنین آدمی بی افتند، مجذوبش میشوند. اگر آدمهای غیر اهل بصیرت، چنین انسانی را ببینند؛ کما اینکه در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام شدند.

بیانات به مناسبت شهادت شهید مطهری 11/اردیبهشت/1368

• زمینه پیدایش خوارج

در جنگ صفین و در لحظه های نزدیک پیروزی، آن وقتی که نیروهای امیرالمؤمنین لشکر معاویه را به شکست نهایی نزدیک کرده بودند و مالک اشتر در اعماق نیروهای دشمن شمشیر می زد و پیروزمندانه تکبیر می گفت، معاویه برای نجات خویش قرآن ها را بر سر نیزه ها کرد.

خوارج کسانی بودند که با دیدن قرآن ها بر سر نیزه ها جنگ را تعطیل کردند و با شعار عوامانه و پوچ و توخالی که قرآن بین ما و آنهاست و آنها مسلمانند، چرا خون مسلمان ها را می ریزیم، آمدند اطراف امیرالمؤمنین را گرفتند و آنقدر بر حضرت فشار آوردند، حتی جان حضرت را تهدید کردند، تا این که امیرالمؤمنین مجبور شد بر خلاف میل خود و بر خلاف تشخیص خود، از روی اجبار، متارکه ی جنگ را قبول کند و مالک اشتر را دعوت کند که عقب بیاید، و بدین ترتیب حکمیت را بر امیرالمؤمنین تحمیل کردند. شرایط به گونه ای بود که دیگر حضرت نمی توانست با نیروهایی که ایمانشان متزلزل شده، به جنگ ادامه دهد و لذا مجبور شد متارکه کند و حکمیت را بپذیرد.

بعد از پذیرش حکمیت، هنوز امیرالمؤمنین به کوفه برنگشته بود که همین افراد آمدند، شعار دادند که چرا حکمیت را قبول کردی؟ و نقض حکمیت را خواستار شدند. آنجا حکمیت را کفر انگاشتند و از حضرت خواستند که به دلیل ارتکاب این گناه بزرگ توبه نماید! گفتند ما توبه می کنیم و یا علی! تو هم باید توبه کنی!

خطبه های نماز جمعه 2/خرداد/1365

• رهبران و پیروان خوارج

رهبران خوارج و کسانی که در راس این گروه قرار داشتند افرادی دنیا طلب بودند که دنبال هوس ها و هواهایشان بودند؛ منافقینی بودند که نه علی را قبول داشتند، نه پیامبر را قبول داشتند و نه قرآن را قبول داشتند. در راس آنها اشعث بن قیس بود که یکی از چهره های معروف منافقین هست.

بدنه ی عمومی خوارج تحت تاثیر همان رهبران منافق، آیات قرآن را می خواندند، شعارهای تند هم می دادند؛ اصول اسلامی را هم به رخ همه می کشیدند، و برای خودشان حق اجتهاد - حتی در مقابل کسی مثل امیرالمؤمنین - قائل



بودند. چنین افرادی بدنه ی عمومی خوارج را تشکیل می دادند.

خطبه های نماز جمعه 2/خرداد/1365

• مقصود خوارج از شعار «لا حُکَمَ إِلاَّ اللهُ»

شعاری که خوارج انتخاب کرده بودند، «لا حکم الا لله» بود؛ یعنی حکومت فقط از آن خداست.

شعار «لا حکم الا لله» دودستگی ایجاد کرد، و عده ای را از اردوگاه امیرالمؤمنین علیه السلام خارج کرد

این آیه ی قرآن است که حکم و حکومت از آن خداست؛ اما اینها میخواستند چه بگویند؟ اینها میخواستند با این شعار، امیرالمؤمنین علیه السلام را از حکومت خلع کنند. آن حضرت، نقشه آنها را افشاء کرد و فرمود: حکم و حکومت مال خداست؛ اما اینها این را نمیخواهند بگویند. اینها میخواهند بگویند «لا امره»؛ می گویند بایستی خدا بیاید مجسم شود و امور زندگی شما را اداره کند. یعنی امیرالمؤمنین نباشد!

این شعار دودستگی ایجاد کرد، و عده ای را از اردوگاه امیرالمؤمنین علیه السلام خارج کرد و به آن جماعت بدبخت نادان غافل ظاهربین و احیاناً مغرض و منافق ملحق کرد.

خطبه های نماز جمعه 26/فروردین 1379

• نصب پرچم امان

امیرالمؤمنین با لشکر خویش به نهروان آمد و با آنها صحبت کرد، گفت: چرا با برادران تان می جنگید؟ چرا با ما می جنگید؟ چرا با قرآن و اسلام مقابله می کنید؟

حضرت پرچمی نصب کرد و گفت: هر کسی بیاید زیر این پرچم بایستد در امان است. هشت هزار نفر از دوازده هزار نفر آمدند زیر پرچم امان، و معلوم شد که اینها حرف حساب به گوششان نخورده بود، معلوم شد که تبلیغات گروهی و تبلیغات بسته ی تشکیلاتی نگذاشته بود که اینها سخن حق و منطقی امیرالمؤمنین را بشنوند. وقتی حرف های امیرالمؤمنین را شنیدند، متوجه شدند که مطالب درستی است و هشت هزار نفر هدایت شدند.

خطبه های نماز جمعه 2/خرداد/1365

• قاری قرآن در جنگ با قرآن!



وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ نهروان و جنگ با خوارج می رفتند، شب از اردوگاه که خارج شهر کوفه بود داخل شهر آمدند، یک نفر هم از اصحاب شان همراه شان بود. در یکی از کوچه ها عبور می کردند، شنیدند یک نفر با صوت حزین و گرم و شیوایی قرآن می خواندند. آیه ی اَمِنْ هُوَ قَانَتْ اِنَاءَ اللَّيْلِ رَا مِیْ خَوَانَدْنَ. این شخصی که همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بود، گفت: یا امیرالمؤمنین، چه قرآنی! چقدر زیبا می خواند! من دلم می خواهد که یک مویی باشم در بدن این آدم!

حضرت فرمود: زود قضاوت نکن.

روز جنگ نهروان شد، تعدادی از خوارج در نهروان کشته شدند. حضرت در میدان جنگ راه می رفت و با تأسف در بین این کشته ها حرکت می کرد، به اجسادى که افتاده بود نگاه می کرد و جمله ای می گفت.

رسیدند به جسدی که به صورت روی زمین افتاده بود، حضرت فرمود: این را برش گردانید، برش گردانند. حضرت نگاهی کرد به آن شخصی که هم راهش بود که حالا جزو اصحابش بود، فرمود: این را می شناسی؟ گفت: نه. حضرت فرمود: این همان شخصی است که آن شب به آن خوبی و سوزناکی قرآن می خواند: اَمِنْ هُوَ قَانَتْ اِنَاءَ اللَّيْلِ!

آری این از افرادی است که با امیرالمؤمنین یعنی قرآن مجسم، اسلام مجسم، جنگیده است!

بیانات درس تفسیر 30/تیر/1362

اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ اَهْلِ الْيَقِيْنِ وَ مِنْ شِيْعَةِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ اَفْضَلُ صَلَوَاتِ الْمُصَلِّيْنَ.